

تاریخچه ی کوشش های ایرانیان برای اسقرار حقوق بشر در کشور

درآمد

یکی از تصورات باطلی که بسیاری از فعالان سیاسی دارند این است که مبارزه برای حقوق بشر و دموکراسی به نوع غربی (به زعم برخی «بورژایی») آن در ایران امری است که تازه در دستور کار ایرانیان برای استق رار حاکمیت مردم قرار گرفته است، یعنی از زمانی که آخرین رده ی کوشندگان به آن پیوسته اند.

مبارزه بر ضد ستم داستانی کهن است. از روزی که استبداد وجود داشت و اجزای جامعه ستم اعمال شده را حس می کردند مبارزه برای رفع آن نیز آغاز شد. هر عصری، متناسب با اوضاع و احوال حاکم، نحوه ی دریافت خود را از ستم داشت، و راه های دفع آن را نیز، با توجه به امکاناتش، می جست و آزمایش می کرد. در ایران پیشامدرن مردم ستم دیده به اشکال گوناگون مبارزه دست می بردند تا حاکمان یا شاهانی را که ظلم را از حد غیر قابل تحمل می گذراندند یا سرنگو ن کنند با وادارند دست از ستم ملموس بیش از حد متعارف و «مقبول» جامعد بردارند. قیام ها و شورش های گوناگون و متعدد در تاریخ ایران - از گنومات (بردای کاذب) در عصر هخامنشی و مزدک و مقاومت های اقلیت مذهبی ارمنی در عصر ساسانیان گرفته تا انقلاب مشروطیت، نهضت انقلابی جنگل، جنبش ملی کردن نفت، و انقلاب ۱۹۷۹ - همه گویای لبریز شدن کاسه صبر مردم در افراط حاکمان در استبداد و استمار بوده اند. اشکال مبارزه نیز گوناگون بود. هر زمان با توجه به امکانات موجود یا قابل ایجاد، مردم راه های مختلفی را بر می گزیدند. گاه حرکات مسلحانه دست می زدند، گاه با بست نشینی در منزل روحانیون، دفتر مستوفیان، مساجد، و متاخرا در تلگرافخانه های جدید التاسیس، اعتراض خود را بیان می داشتند. در زمانی که مبارزه، یعنی رودردی، با حاکمان را میسر نمی یافتند، اعتراض خود را از راه ضرب المثل ها که مبین ستم وارده و لزوم دفع آن بود بیان می داشتند. «ظلم پایدار نماند!» «آزاد شود بنده به عقل!» (یعنی اگر ستم دیده ای در جهت کسب خرد کوشید، خود را آزاد توانست کرد.) بر همین نسق، لازمه ی گام برداشتن در جهت آزادی تحصیل خرد است، و «آزادی آبادی است!»، یعنی، به قول دهخدا، «آزادی اندیشه، قلم، زبان، مجامع، شغل، منزل، و غیره موجب آبادانی و عمران مملکت است.»

اندیشه ی آزادی به معنای جدید آن، چنان که دهخدا می آورد، از یکسو همراه تماس روز افزون ایرانیان با فرنگستان، و از دیگر سوی، با رشد ظلم و استمار در اشکال نو آن توسط حکومت قاجار بر مردم، طی این تماس ها و دخالت های سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی در ایران شکل گرفت و طی زمان انکشاف یافت؛ چنان که نظریه ی آزادی مدرن در فرنگستان نیز طی سه قرن اخیر هم انکشاف یافت و هم جهانشمول شد. مثلاً، انقلاب کبیر فرانسه جنگ آزادببخش آمریکا بر ضد بریتانیا نه آزادی زن و نه بردگان را مد نظر داشتند. اما با گذشت زمان و رشد خود مبارزه در چارچوب انکشاف اقتصادی و فرهنگی کشورهای سرمایه داری اندیشه ی آزادی و گستره ی شمول آن نیز انکشاف یافتند. کارگران حق ایجاد سندیکاها، احزاب و رای کسب کردند، همچون که بردگان از اسارت آزاد شدند. زنان در غرب از پس از جنگ جهانگیر اول آهسته آهسته حقوقی، از جمله حق رای، کسب کردند، امری که شناخته است و تشریح لازم ندارد. نکته ی مهم این است که بفهمیم که اندیشه آزادی ماقبل سرمایه داری در ایران با آزادی عصر مشروطیت (چه در قاموس لیبرال و چه در قاموس سوسیال-دموکراتیک و سپس کمونیستی آن طی سال های پس از مشروطیت) تحت تاثیر تغییرات اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی انکشاف یافت. از همین رو، سخن از مطالبات حقوق بشر در عصر مشروطیت در عین این که درست است، اما همان محتوای امروزی را در بر ندارد و مبین شکل و محتوای انکشاف نیافته ای از آنچه هست که امروز مطرح می شود

گفتن ندارد که تصویب اعلامیه ی جهانی حقوق بشر پس از پایان جنگ جهانی دوم، و پس از شکست فاشیسم، مرحله ی تازه ای از نبرد بشر برای آزادی های دموکراتیک در جهان بود. علیرغم فراز و نشیب های بسیار، این نبرد تا کنون متوقف نشده است و همچنان، در ریخت های گوناگون، با شدت هر چه بیشتر ادامه دارد، تا جایی که بسیاری از کشورهای پیشرفته، که دولت های آن ها ناقض حقوق بشر در ممالک دست نشانده ی خود بوده اند، در زیر فشار افکار عمومی جهان و به ویژه کوشش های پیگیرانه ی اهل دماغ («روشنفکران») خود ناگزیر از قبول و تصویب میثاق های پیشرفته تری، نه فقط در زمینه ی سیاسی، که نیز در پهنه های فرهنگی اقتصادی و کلاً اجتماعی (دست کم در ریخت نظری آن ها) شده اند. مبارزات نیروهای ضد استعماری و ضد امپریالیستی در کشور های مستعمره و نیمه مستعمره خود، مع التاسف، به استقرار دیکتاتوری های سیاسی بومی انجامید. علل گوناگون این پدیده در هر یک از این کشور ها هر چه باشد، یک امر مسلم است: این که نمی توان نقش اهل دماغ را در این کشور ها در فردای رهایی از استعمار نادیده انگاشت، نقشی درست متضاد با نقشی که اهل دماغ در کشور های پیشرفته پیشبرد مبارزه برای میثاق های جدید جهانی به عهده داشته اند. در کشور های دسته ی اول اهل دماغ بیشتر قدر جذب شدند و در آن حل. با این همه، می توان گفت که امروز نه فقط در غرب، که نیز در سایر کشورها دست آوردهای حقوق بشری به بخش مهمی از مبارزات مردم بدل شده اند و به مراتب فرا تر از دوران پس از جنگ رفته اند. سخن کوتاه، خواست آزادی و رفع ستم خواستی است کهن که در هر عصر و اوضاع و احوال ریخت های گوناگون و انکشاف یافته ای به خود گرفته است. و چون تاریخ این نبرد دراز مدت در ایران، که امروز می توان آن را کوشش برای استقرار حقوق بشر نامید، شناخته نیست، در اینجا سعی می شود که اختصاراً به فرازهایی مهم از آن اشاره رود تا شاید بتوان اکنون با آگاهی بیشتر و عنایتی جامع تر به پیشبرد آن مدد رساند.

از عهد مشروطیت تا شهریور ۱۳۲۰

از همان آغاز مشروطیت عده ای از ایرانیان بیش از هر چیز خواستار برقراری آزادی های دموکراتیک بودند، یعنی به گونه ای استقرار حقوق بشر را مطالبه می کردند، و بویژه در جهت جلب و حمایت افکار عمومی اروپا، که در آن زمان وزنه ای جهانی بود، می کوشیدند. دخالت های تجاوزکارانه ی روسیه و بریتانیا علیه دموکراسی نوپای ایران برخی از تحصیل کردگان ایرانی در خارج از ایران را به این واداشت تا از خارجیان طرفدار آزادی ملل و دموکراسی طلب کنند و به دول متجاوز به ایران فشار آورند.

چنان که در بالا آمد، اگر چه شعار های مشروطه خواهی تحت عنوان حقوق بشر، چه به معنای کامل تاریخی آن زمان چه به معنی اعلامیه ی جهانی پس از آن، مطرح نمی شدند، اما افراد و گروه های سیاسی آن دوران ایران که برای استقرار پارلمان، آزادیهای موضح در متمم قانون اساسی و از جمله سندیکایی مبارزه می کردند (نخستین سندیکای کارگری ایران از آن کارگران چاپخانه بود که به سال ۱۲۸۹ ایجاد شد و نشریه ی خود [اتفاق کارگران] را نیز منتشر می ساخت)، مسلماً از آزادی زن و حمایت از کودکان و ممانعت از کار آنان، یا بسیاری از حقوقی که امروز از طریق اعلامیه ی جهانی و میثاق های بعدی شناخته شده اند، سخن نمی گفتند. نباید ناگفته گذارد که تصویب ماده ۲ متمم قانون اساسی، که انتخاب ۵ تن از علما توسط مجلس شورا را برای تصویب بدون شبه ی شرعی قوانین لازم می شمرد - - و امروز در شکل قوی تری تحت عنوان ضرورت تایید قوانین مصوب مجلس توسط شورای نگهبان تثبیت شده است - - ناشی از کوتاهی و روش سازشکارانه ی جناحی از مشروطه خواهان در برابر مجتهدان دست راستی چون شیخ فضل الله نوری و همدستان درباری او بود. شایسته یاد آوری است که بسیاری از مشروطه خواهان که صدایشان در نشریه حبل المتین منعکس می شد با این ماده به مخالفت پرداختند. اما این مخالفت ها مانع از سازشکاری ابن الوقتان ای به منظور تایید آن ماده نشد (ماده ای که به حال هرگز مورد استفاده قرار نگرفت، چه در عصر پهلوی مجلس راستینی نبود که نیازی به تایید علما داشته بوده باشد. اگر تاییدی لازم می آمد، دو دیکتاتور پهلوی خود مسئله را در پشت در های بسته با مجتهدان مورد نظر خود حل و فصل می کردند.

در دوران دفاع از مشروطیت و برای سرنگونی محمدعلیشاه کودتاجی، عناصر مختلفی - از ایلاتی بختیاری گرفته تا زمینداران متوسط الحال چون سردار مُحی، از مبارزان تبریز تحت رهبری ستار خان گرفته تا تجار، کسبه، و کارگران داخل و خارج از کشور، و نیز دهقانان پابرجا یا مجبور به مهاجرت - همه، به رغم تفاوت هایشان، نه فقط خود در استقرار مجدد مشروطیت کوشیدند - برخی کمتر و بعضی با فداکاری های بسیار -، بل از انیرانیانی که دوستدار ایران، آزادی و دموکراسی بودند کمک بسیار گرفتند؛ تا آن اندازه می توان گفت که بدون یاری آنان تجدید مشروطیت موفق نمی توانست بود.

روشن ترین و پیشرفته ترین شعار های دموکراتیک را عناصر سوسیال دمکرات (اجتماعیون-عامیون، گروه های سوسیال دمکرات تبریز و گیلان) می دادند که در بسیج و مشارکت نظامی قفقازیان طرفدار مشروطیت و آزادی ایران نقش تعیین کننده را بازی کردند. همطراز این، از یک سو، باید از کوشش های کمیته ی ایران به صدارت ایرانشناس-عربشناس شهیر و دمکرات انگلیسی یاد کرد که از طرف انجمن تبریز (به میانجی انجمن سعادت استانبول و برخی جوانان ایرانی چون کاظم زاده اعوانشهر) خوراک اطلاعاتی دریافت می کرد؛ و از دیگر سوی، شایسته است از سوسیال دمکرات های اروپایی، عمدتاً انگلیسیان از حزب کارگر، و نیز حزب سوسیالیست فرانسه و سردبیر روزنامه ی آن، هومانیت، نوه ی کارل مارکس ژان لانگه، یاد شود که با جلب پشتیبانی حمایت نیروهای متقی در اروپا بر سیاست های بریتانیا و روسیه اعمال فشار می کردند. در یک کلام، اگر «دخالتهای اینان نیز نبود، بدون تردید طرفداران مجلس را، دست کم، فداکاری های بیشتری می بایست تا بر محمدعلیشاه فایز آیند.

نکنه ی مهم دیگری که نباید از نظر دور داشت معرفی اندی شه های مترقی آن زمان (چون حق اعتصاب و تشکیل سندیکا، هشت ساعت کار در روز، نقش هیات منصفه در محاکم، و جز این ها) توسط سوسیال-دمکرات های عهد مشروطیت است. اینان، به رغم کاستی ها و برخی اشتباهات، طلایه دار این اندیشه های نو غربی بودند که بعد ها پایه های میثاق های نو شدند.^۱

پس از سرکوبی مشروطه ی دوم و تعطیل مجلس در دسامبر ۱۹۱۱ به زور سرنیزه ی روس و همدستی بریتانیا، به رغم حمایت گروه های مترقی اروپایی، و با توجه به ناتوانی گروه های سوسیال-دمکرات قفقازی، مبارزه برای این نوع اصول دموکراسی معوق ماند، تا زمانی که وثوق الدوله که دست اندر کار تبدیل ایران به تحت الحمایه بریتانیا شد (قرارداد ۱۹۱۹).

در این هنگام که دولت روسیه از بهانه سیاسی ایران حذف شده بود و بریتانیا خود را بکته تاز میدان می دانست بسیاری از ایرانیان میهن دوست چه در خارج و چه در خارج از آن دست به بسیج افکار عمومی زدند. در تهران دانشجویان مدرسه ی علوم سیاسی پیشتاز این مبارزه بودند و می کوشیدند مخالفت دیگر قدرت های غربی را با این قرارداد تحمیلی بر انگیزند. برخی از شناخته شدگان این مبارزه عبارت بودند از دانشجویان یا فارغ التحصیلان همان مدرسه، چون ابولقاسم سجادی معروف به «ذره» و عبدالحسین حسابی که حتی به زندان وثوق الدوله هم افتادند، و بعد ها، به نهضت انقلابی جنگل و جرگه کمونیست ها در گیلان پیوستند، و پس از ش کست آن نهضت ناگزیر از پناهندگی به روسیه شوروی شدند و سرانجام در

^۱ پیرامون اسناد و تحلیل تاریخی این دوره نگاه کنید به:

C. Chaqueri, ed., *La Social-démocratie en Iran, nouvelle édition augmentée*, Mazdak/Padzahr, 2000. C. Chaqueri, *Russo-Caucasian Origins of the Iranian Left, Social Democracy in Modern Iran* (Curzon, London, 2000; Univ. of Washington Press, Seattle, & Univ. of British Columbia Press, Vancouver, 2001

و پیشینه های اقتصادی اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی در آن عهد، تهران، ۱۳۸۴.

گولاگ جان سپردند. (نگاه کنید به مقدمه در *از اسلام انقلابی تا گولاگ*، *اشعار انقلابی ذره، لادین، حسابی و لاهوتی*، به همت خسرو شاکری، انتشارات مزدک-پادزهر، ۲۰۰۲). در خارج از ایران، ایرانیانی چون مصدق جوان با ارسال اعلامیه‌ها و جزوات به زبان‌های اروپایی به شخصیت‌ها و مطبوعات کوشیدند خواست مردم ایران را برای تامین دموکراسی بشناسانند و بخواهند تا حامیان امر استقلال و دموکراسی در غرب با دخالت خود وثوق و حامیان او را در دولت بریتانیا تضعیف کنند و قرارداد را با شکست روبرو سازند.^۲

پس از کودتای دوم رضا خان که وی را بر تخت پادشاهی نشاند، و با ازدیاد دانشجویان ایرانی در فرانسه، آلمان، و سوئیس، مبارزه بر ضد دیکتاتوری او جان تازه‌ای گرفت. این بار، دیگر جوانان ایرانی تحت تاثیر آرمان‌های دموکراتیک به معنای عام یا سوسیال-دموکراتیک نبودند، بل تحت تاثیر انقلاب اکتبر روسیه به مبارزه بر ضد استبداد رضا شاهی مشغول شدند. اینان هم انجمن‌های دانشجویی بر داشتند (در برلن، گروئبل و ژنو) و هم یک سازمان سیاسی «دموکراتیک» متاثر از کمونیسم اروپایی به نام «فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران» که فعالیت‌هایش فقط به برلن محدود نمی‌شد. [نگاه کنید به: فرقه‌ی جمهوری انقلابی ایران (گروه نخستین دکتر ارانی) و فرقه‌ی انقلابی ایران، به همت خسرو شاکری، پادزهر، ۱۹۹۶] کوشندگانی چون تقی ارانی، مرتضی علوی، ایرج اسکندری و فرهاد (دکتر فرهاد بعدی که به ریاست دانشگاه رسید و پس از یورش نظامیان به فرمان شاه به دانشگاه در اول بهمن با اعتراض از سمت خود استعفا داد) از جمله‌ی این دانشجویان مُتعرض بودند. این دانشجویان با کمک احزاب سوسیالیست و کمونیست فرانسه و آلمان در افشای نظام استبدادی پهلوی حاکم بر ایران می‌کوشیدند. آنان نخست نشریه‌ی *آی منتشر* ساختند به نام *بیرق انقلاب*، که چند شماره بیشتر نشر نیافت. آنان در جلب نظر مطبوعات مترقی نیز می‌کوشیدند و بزبان‌های اروپایی نیز اعلامیه صادر می‌کردند.^۳

در اثر همین فعالیت‌ها بود که سفیر شاه علاء مانع ادامه‌ی تحصیل ایرج اسکندری شد و او ناگزیر به ایران باز شد. ارانی نیز، در اثر فشار سفارت ایران در برلن بر وزارت خارجه آلمان، ناچار شد بلافاصله پس از دفاع از رساله‌ی دکتر آن کشور را ترک گوید و به تهران باز گردد. مرتضی علوی، که با کمک عده‌ای دیگر و نیز حمایت احزاب کمونیست آلمان و ایران نشریه‌ی «دانشجویی» پیکار را بیرون می‌داد سرانجام پس از نبردی قضایی مجبور به ترک آلمان شد. او به روسیه شوروی پناه برد.^۴ در آن کشور مرتضی علوی به خاطر مخالفت‌هایش با سیاست خارجی شوروی نسبت به رضا شاه نخست تبعید و سپس به جوخه‌ی اعدام سپرده شد. از طرف دیگر ارانی گروهی، عمدتاً از دانشجویان، را به دور خود گرد آورد. این گروه پس از رخنه‌ی عوامل سرویس جاسوسی شوروی، چون کامبخش، تحت عنوان *تجدید حیات حزب کمونیست* (که خود در اثر سرکوب رضا شاهی و بو یژه قلع و قمع آن توسط دستگاه استالین مضمحل شده بود) به پلیس رضا شاه لو داده شد، و منهدم گردید. اسکندری همانند بسیاری دیگر پس از شهریور ۱۳۲۰ از زندان‌های یافت، اما ارانی در زندان رضا شاه به قتل رسید.

^۲ برای ملاحظه‌ی یکی از این جزوات، نگاه کنید به

“Vossoughed Dovleh et son rôle dans les derniers événements de Perse,” in C. Chaqueri, ed., *The Revolutionary Movement in Iran vs Great Britain & Soviet Russia*, Mazdak, 1979, pp. 928-34.

^۳ (در باره‌ی این نشریات، نگاه کنید به منبع پیشین و نیز:

C. Chaqueri, ed., *Un Prince rouge iranien en France*, Padzahr, 2002.

^۴ برای مطالعه‌ی شماره‌های پیکار، بنگرید به *تجدید چاپ آن‌ها در*: خسرو شاکری (ویراستار)، *اسناد تاریخی: جنبش کارگری، سوسیال-دموکراتیک و کمونیستی ایران*، جلد ۲۳، انتشارات مزدک/علم/پادزهر، فلورانس/تهران، ۱۹۹۲-۱۹۶۹، جلد‌های ۶، ۲۱-۲۳).

در ارزیابی این گروه از دانشجویان باید تاکید ورزید که در ک اینان همان نبود که سوسیال-دمکرات یا اعضای حزب دمکرات عهد مشروطیت از آزادی های دمکراتیک داشتند. در عین حال، نمی توان منکر شد که بهر حال خواست عمیق آنان، به ویژه شخص ارانی، آزادی مردم از ستم و استثمار بود، اگرچه راه حل هایی که مد نظر داشتند مُلهم از نمونه ای بود که به عنوان سوسیالیسم، آرمان بشر مترقی، در آن روزگار بر جنبش چپ سایه افکنده بود. پس نمی توان آنان را به خاطر عدم اطلاع یا عدم پیش بینی جنایات استالین عاری از ایده آلیسم بشر دوستانه دانست.

جنبش برای آزادی های دمکراتیک از شهریور ۱۳۲۰ تا کنون

پس از اشغال ایران و رفتن رضا خان توسط ارتش های بریتانیا و شوروی، دوران تازه ای در ایران آغازید. در این زمان با توجه به خطر آلمان هیتلری و نیازمندی های جنگی، دول اشغال کننده ی ایران به بازگشت مشروطه ی سلطنتی رضایت دادند به شرط آن که منافع فوری و درازمدت آنان را به مخاطره نیندازد. از همین رو، انتخابات مجلس سیزدهم منتخب دوران رضا شاه ابقا شد. انتخابات مجلس چهارم به جز در تهران با فشار و توصیه های کنسولگری های دول اشغالگر انجام گرفت. تاسیس حزب توده، با این که تحت الحمایه شوروی بود، و بازگشت تعداد محدودی دمکرات ایران دوست چون مصدق، که از زمان رضا جان سالم به در برده بودند و اکنون به پهنه سیاسی بازگشته بودند، زمینه های مبارزه برای استقرار آزادی های دمکراتیک را فراهم آورد. فاجعه آذربایجان و سرکوب خواست های به حق اهالی آن دیار به بهانه سوء استفاده ی شوروی و برنامه ی تجزیه آن ایالت، از یک سو، و خواست و کوشش های شاه و درباریان، از دیگر سو، برای استقرار مجدد

دیکتاتوری پدرش، که به کودتای نخستین شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ انجامید، مجال نداد که نسل جوان تشنه ی آزادی انکشاف فکری لازم را بیابد و از زیر یوغ ایدئولوژیک شوروی در امان بماند. در این سال ها هرچه اختناق بیشتر می شد، بر گرایش جوانان به حزب توده افزوده می شد. سندیکا های کارگری و سازمان های جوانان و دانشجویان همه تحت تاثیر حزب توده ایجاد شدند، اما با سرکوب در ۲۸ مرداد در دم تارومار شدند. با این همه، به علت رشد مبارزات میهن دو ستانه برای دمکراسی در داخل و استقلال کشور از خارج (بریتانیا)، تحت رهبری مصدق، اندیشه های دمکراتیک مشروطیت از نو زنده شدند و در میان بسیاری از مردم، به ویژه دانش آموزان و دانشجویان، که از مصدق حمایت می کردند، رشد کردند دشمنی های نابخردانه حزب توده، اگر چه ش کست نهضت ملی را تسهیل کردند، اما نتوانستند مانع از آن شوند که اندیشه های آزادی طلبی و عدالت خواهی دوران مشروطیت به کلی از دست بروند. فرآیند شرکت جوانان در مبارزه حتی سازمان های حزب توده - - که به رغم مقاصد نه چندان ناروین رهبران آن و اطاعتشان از شوروی - - در کشاندن آنان به سوی آزادی و عدالت بی تاثیر نبود، به ویژه ازین رو که این حزب از آغاز تاسیس تا انحلالش توسط شاه و همکارانش در ۱۳۲۷ رسماً از موضعی آزادی طلبانه دفاع می کرد و ارثیه مشروطه را ارج می نهاد. حتی دشمنی با نهضت ملی به ناچار، نه با تکیه بر مارکسیسم-لنینیسم مولود استالین، که با استناد به اندیشه استقلال و آزادی، خاطره های جنبش مشروطیت، صورت می گرفت. هر چه رودرروی نهضت ملی با امپریالیسم زیادتر می شد تضاد های درونی حزب توده، چه در میان اعضای رهبری و چه بین رهبری و پایه های سازمانی، تشدید می شد.

برخلاف-آمد-عادت، شکست ۲۸ مرداد پیام آور این نکته ی اساسی بود که اگر قرار باشد نهضت ملی ایران در تحقق دو هدف اصلی خود، دمکراسی و استقلال، کامیاب شود، مبارزه برای آزادی های دمکراتیک باید، بدون تمایل به استننا، متحدانه از سوی همه ی ایرانیان میهن دوست صورت گیرد. درک این نکته در نوع مبارزات دانشجویی پس از بیست و هشتم مرداد نهفته است. حزب توده که در فردای کودتا نتوانست، هم به لحاظ نزاع های داخلی خود و هم به لحاظ بی اعتمادی گروه های ملی نسبت به او، نیروهای خود و دیگر خواستاران آزادی و استقلال را در مقابل با سرکوب شد ید متحد کند (حتی نتوانست در سال ۱۳۳۴ دانشجویان طرفدار خود در خارج از کشور را در دفاع از افسران زیر تیغ بسیج کند و یک

جریان اعتراضی افشاگرانه علیه اعدام ها به وجود آورد)، پس از پلنوم چهارم در سال ۱۹۵۷، که طی آن از سیاست خود نسبت به مصدق انتقاد کرد، کوشید تا دانشجویان طرفدار خود را به همکاری با دیگر نیروهای مترقی خواهان دموکراسی، که عمدتاً به مصدق متمایل بودند، ترغیب کند.

این تمایل عناصر داغدیبه ی بیست هشتم مرداد (چه توده ای و چه جبهه ای)، به ویژه در میان دانشجویان مقیم خارج از کشور، بود که در فرآیندی چند ساله در تاسیس کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایران متبلور شد. با این که این سازمان در آغاز تاسیس، در اثر تحریک های عناصری که سودی از اتحاد دانشجویان طرفدار آزادی های دموکراتیک نمی دیدند، دچار وقفه شد، اما به زودی به پرچمدار افشاگری علیه استبداد پهلوی و مبین خواست عمیق مردم ایران برای آزادی های دموکراتیک بدل گردید.

براستی، رشد و گسترش فعالیت های کنفدراسیون و تاثیر آن در تغییر افکار عمومی جهان نسبت به شاه و جلب هواداری جهانیان از مطالبات به حق ایرانیان مدیون جهت آن در دفاع از آزادی های دموکراتیک و دفاع بی غرضانه از همه ی قربانیان رژیم شاه بود. اولین گام های کنفدراسیون در جهت دفاع از دو تنی شد که چندی بعد به دموکراسی پشت کردند. در مرحله ی بعدی با دستگیری رهبران جبهه ی ملی و نهضت آزادی، کنفدراسیون هم خود را مصروف دفاع صریح از حقوق دموکراتیک اینان، یعنی حقوق بشر در ایران، کرد. مبارزات وسیع دانشجویان، که یا هوادار حزب توده بودند یا به جناح چپ جبهه ملی تعلق داشتند، بهترین معیار این تعهد به حقوق بشر و تجدید حیات آرمان های دوران مشروطیت و فعالیت های ایرانیان مقیم خارج در جهت بسیج افکار عمومی به سود ایران است. (برای مطالعه ی تلخیص تحلیلی کنفدراسیون نگاه کنید به افشین متین، *کنفدراسیون، تاریخ جنبش دانشجویان ایران در خارج از کشور. ۱۳۳۲-۱۳۵۷*، تهران، شیرازه، ۱۳۷۸)

مبارزات کنفدراسیون با دستگیری برخی از پایه گذاران و فعالانش در تهران به بهانه ی تیراندازی به شاه در کاخ مرمر در سال ۱۹۶۵ جهش تازه ای کرد. در این دوران بود کمیته های دفاع در بیشتر شهرهای محل فعالیت آن سازمان به وجود آمد و تماس با شخصیت های مترقی جهانی تقویت شد. در میان آنان می توان از فیلسوف انگلیسی برتراند راسل، نویسنده و فیلسوف بزرگ فرانسوی ژان پال سارتر، عده ای از نمایندگان جناح چپ حزب حاکم کارگر در بریتانیا، و بسیاری دیگر یاد کرد، که از آن دوران به بعد از جنبش آزادیخواهی ایران به نحو موثری به دفاع پرداختند. در سال ۱۹۶۵ سازمان عفو بین المللی، که تازه تاسیس شده بود و به هیچ وجه شناخته نشده بود، با پاسخ به دعوت کنفدراسیون بر ای شرکت فعال در دفاع از قربانیان شاه، در کنار کمیته ی دفاع متشکل از اعضای پارلمان بریتانیا، خود وجه ای کسب کرد و صعود خورا آغازید. شرکت در مبارزات دموکراتیک مردم ایران آنقدر جلب نظر کرد که عفو بین المللی تصمیم گرفت مصدق اسیر در احمدآباد همچون زندانی سال بر گزینند، و فیلسوف و دمکرات بزرگ انگلیسی. برتراند راسل طی نامه ای از مصدق دعوت کرد به هیات امنای بنیاد صلح او بیوندد.

دیگر سازمان های متعهد به دفاع از آزادی های دموکراتیک چون انجمن جهانی حقوقدانان دمکرات، و کمیسیون بین المللی حقوقدانان به میدان کشانده شدند. در اثر فشاری که کنفدراسیون بر سازمان ملل وارد آورد، حتی دبیر کل وقت آن آقای اوتانت، طی اقدام بی سابقه ای، با ارسال تلگرافی به شاه خواستار رعایت حقوق دموکراتیک محاکمه شوندگان شد - امری که در آن زمان چون توپ صدا کرد و شاه ناگزیر از عقب نشینی شد.^۵

^۵ برای مطالعه ی اسناد مربوط به این دوران و پس از آن تا م راسم تاج گذاری شاه، نگاه کنید به کتاب زیر از انتشارات کنفدراسیون به سال ۱۹۷۱:

Documents on the Pahlavi Reign of Terror, Eyewitness Reports and Newspaper Articles, Frankfurt am Main, 1971 [In French, English, Italian, and German, ed. by C. Chaqueri].

به طوری که از اسناد سری و زارت خارجه بریتانیا، که امروز بر محققان باز شده، می توان دید، شاه از همه ی این اقدامات افشاگرانه ی کنفدراسیون سخت به خشم آمده بود. این همه، نه فقط شاه و دستگاه او را به عقب نشینی در مورد به خصوص قضیه ی کاخ مرمر واداشت، که همچنین پایه ای اساسی شد برای یک دهه ی فعالیت که طی آن از حقوق اساسی همه ی زندانیان سیاسی، از همه دسته ها و تمایلات، دفاع جانانه انجام گرفت.

در سال های بعد، فعالان نهضت آزادی، دستگیر شدگان گروه ترور منصور (و از جمله آقای عسگر اولادی از کُشندگانِ امروزی آزادی)، کوشندگان سازمان های مائوئیستی توفان و انقلابی حزب توده، توده ای ها، مجابین خلق، و فداییان خلق، گروه فلسطین و دیگر دسته ها و افراد در چارچوب حقوق بشر بدون استثنا، مورد حمایت کنفدراسیون قرار گرفتند.

افزایش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور به گسترش دامنه ی فعالیت های آن سازمان و امکانات و اثر بخشی کوشش های آن برای دفاع از حقوق بشر کمکی بود اساسی. جالب اینجاست که دانشجویان متمایل یا طرفدار گروه های مذهبی در این فعالیت ها شرکت نمی جستند. مثلاً، گفتنی است که در بهار ۱۹۶۵ در نخستین جلسه ی هیات دبیران کنفدراسیون که پس از دستگیری «گروه کاخ مرمر» در پاریس برگزار شد، یکی از پنج دبیر وقت، شخصی به نام ابوالحسن بنی صدر، که غیابا هم انتخاب شده بود تا نمایندگی همه گروه های مخالف رژیم در هیات دبیران رعایت شده باشد، صریحاً اعلام کرد که کنفدراسیون نمی بایست از متهمان کاخ مرمر دفاع کند چه کمونیست بودند. چون این تذکر دیگر دبیران را دایر بر بیطرفی کنفدراسیون در برابر قربانیان رژیم شاه و لزوم دفاع از حقوق دمکراتیک همه ی آنان مورد قبول او نبود، هیات دبیران از همکاری با او با سر باز و گزارش مفصل خود را در این مورد به کنگره پنجم در اشتوتگارت داد. از روی همین مخاصمت با بیطرفی در امر حقوق بشر بود که بنی صدر، قطب زاده و عده ای ناچیز از دانشجویان مذهبی که در صفوف کنفدراسیون فعال بودند از آن سازمان کناره گرفتند، یعنی «بی سرو صدا» انشعاب کردند.

بی سبب نیست که یکی از مسئولان طراز اول و شکنجه گران ساواک، یعنی محمد تقی جواد، طی محاکمه خود پس از انقلاب، در حالی که در چنگ حاکمان جدید اسلامی ایران قرار داشت و می توانست با تملق جان خود را بخرد، نتوانست این حقیقت را در مورد کنفدراسیون در برابر سؤال پیچی دادگاه اسلامی انکار کند که «سازمان های اسلامی [دانشجویی خارج از کشور] اصولاً کار مخفی [ضد رژیم] نداشتند و نشریاتی هم که بیرون می دادند بر ضد کمونیست ها و گروه های افراطی [بخوانید دانشجویان متمایل به چپ و مصدقی چپ] بود و نشریاتشان هم به دست نماینده ی سفارت می رسید و نیازی به مبارزه با آن ها نبود.» جوان در برابر اصرار دادگاه همچنان تاکید ورزید که مسئولان ساواک «با اسلامی ها «
«برخوردی» نداشتند و «بیشتر تلاش ما کشف فالیتهای مخفی بود، و اسلامی ها فعالیت مخفی نداشتند.» (کیهان ۳۰ فروردین ۱۳۵۸). البته روشن است که کنفدراسیون یک سازمان علنی بود و فعالیت های مخفی نداشت، مگر برنامه ریزی هایش برای اشغال سفارت ها و کنسولگری های شاه.

جالب توجه است که حساسیت شاه و رژیم او نسبت به کنفدراسیون بیشتر ناشی از کوشش های آن در زمینه حقوق بشر بود و ساواک با «رخنه» در کنفدراسیون، که البته کار دشواری در یک سازمان علنی نبود، می کوشید اختلاف نظر ها را به نفع تبدیل کند و مانع از پیشبرد اقدامات آن بشود. (اعضای کنفدراسیون غافل از این اقدامات دشمن نبودند و کشف برخی از خبرچین های ساواک در پاره ای از شهر ها حکایت ازین هشیاری می کند. متأسفانه باید اذعان کرد این مراقبت های فعالان کنفدراسیون همواره موفقیت آمیز نبود و رخنه ی ساواک غیر قابل اجتناب بود). چنانکه جوان در دادگاه اسلامی اعتراف کرد، ساواک برای تبدیل اختلاف نظر به نفاق از هیچ کوششی فرو گذار نمی کرد. بنابر گفته ی او، ساواک، که نه تنها با سازمان های اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل، که البته با سایرین هم، همکاری می کرد، توانسته بود عده ای را در لباس دانشجو استخدام کند و به فعالیت در سازمان های محلی بگمارد. جوان می افزاید که از جمله نقش ساواک ایجاد دودستگی و ایجاد تفرقه در میان جناح های کنفدراسیون بود (همانجا).

با توجه به لو رفتن عناصری چون فیروز فولادی و پرویز خدوی که از «متفکران» مائوئیست بودند می توان به این نتیجه ی احتمالی رسید که نقش چنین عناصری در ممانعت از انتخاب هیات دبیران بر سر اختلافات پیش پا افتاده ای در کنگره ۷، که به لباس تئوریک آراسته می شدند، ناچیز نبوده باشد. چرا؟ چون در بهار همان سال شاه و اشرف مهماندار کنفرانس جهانی «حقوق بشر» در تهران بودند که وظیفه داشت، در مقابله با اقدامات چندین ساله ی کنفدراسیون، رژیم دیکتاتوری را بزک کند تا رژیم بتواند گروه هایی را که در داخل مبارزه ی خود را تشدید کرده بودند به راحتی سرکوب کند. وجود یک رهبری فعال مسلما می توانست با برگذاری این کنفرانس به نحو موثری مقابله کند. درست در ماه هایی که کنفدراسیون می بایست یک تنه از چهره دروغینی که شاه و اشرف عرضه می کردند پرده بر می گرفت، این سازمان فاقد یک هیات رهبری بود. از همین رو بود که، برای مقابله با این اقدام شاه و اشرف، کوشندگان متمایل به جناح چپ جبهه ملی ایران یک کمیته بین المللی به نام «کوشش برای دفاع از حقوق بشر در ایران» ایجاد کردند و در حد توانایی خود در افشای تلاش شاه برای بزک رژیمش به فعالیت پرداختند. این کمیته بین المللی تا انتخاب هیات دبیران بعدی در بهار به کار خود ادامه داد. این برخورد ساواک نشان می دهد که آنچه در کنفدراسیون نقش اساسی را باز می کرد همان اقدامات دفاعی اش از حقوق بشر در ایران بود. این امر را می توان به خوبی از تجدید فعالیت کنفدراسیون در مورد نجات اعضای گروه جزئی دید - اقدامی که بسیار موفقیت آمیز بود و شاه را دیگر بار ناچار به عقب نشینی واداشت. اما رژیم سرانجام، با هراس از افکار عمومی جهان، آن فعالان سیاسی را در فرصت دیگری غافلگیرانه تحت نام جلوگیری از «فرار از زندان» به قتل رساند. گفتن ندارد که، در حالی که کار اصلی و موثر کنفدراسیون در این سال ها دفاع از حقوق بشر بود، کوشندگان سازمان های سیاسی باسابقه و متأثر از ۲۸ مرداد که در آن فعالیت داشتند می کوشیدند کنفدراسیون را از بلای دسته بندی ایدئولوژیک دور نگهدارند، اما با ورود تدریجی نسل های دیگری از دانشجویان، که تجربه ی تلخ ۲۸ مرداد و ضرورت اتحاد را نمی شناختند، و نیز در نتیجه ی تاثیر جریانات بین المللی بر کنفدراسیون، این سازمان سرانجام در کمکش هایی که ربطی به دفاع از حقوق بشر نداشت دچار انشعابات متعدد شد.^۶ نقلیه ناگفته گذارد که پس از گشایشی که در سال ۱۹۷۷ در وضع حقوق بشر در ایران پدید آمد و شاه در زیر فشار های بین المللی ناچار از عقب نشینی بود، در تهران نیز کمیته ای تحت نام «جمعیت ایرانی برای دفاع از حقوق بشر» تاسیس شد، که ایجاد کنندگان و رهبران آن عبارت بودند از افراد سرشناس با سابقه ی جبهه ملی، و عمدتاً نهضت آزادی (مهدی بازرگان، علی تابنده، علی اصغر حاج سید جوادی، احمد صدر حاج سید جوادی، اسدالله مبشری، ناصر میناچی، حسن نزیه و کریم سنجابی). این جمعیت با رشد جریان انقلاب بر فعالیت های خود افزود و از جمله پس از حوادث قم و تبریز «مراجع عظام» قم را «محضر مقدس» خود قرار داد (اعلامیه دست نویس مورخ دهم اسفند ۱۳۵۶). اعضای این کمیته متمایل به جریاناتی بودند که بعد ها از جمهوری اسلامی دفاع می کردند و به سختی می توان از آنان به عنوان یک سازمان حقوق بشر به معنای غربی آن نام برد. همچنین بود مضمون کوشش های «کمیته برای دفاع از حقوق بشر و پیشبرد آن در ایران»، که باز به جریانات اسلامی تعلق داشت و در اروپا همزمان با آغاز فرایند انقلاب دست به فعالیت زد. اگرچه بولتن های این کمیته از مسئولان نامی نمی بردند، اما محتوای آن ها گرایش اسلامی طرفداری آنان از آیت الله خمینی را نشان می داد. گردانندگان این کمیته، که پس از سقوط شاه کلاً تعطیل شد، با گرایش به قدرت کوچکترین اعتراضی به تجاوزات شیخ به حقوق بشر توسط دستگاه های سرکوب نکردن تا روزی که یا خود قربانی همان قدرت شدند یا ناچار از «هجرت» گشتند.

^۶ در باره ی این انشعابات، نگاه کنید به افشین متین، *کنفدراسیون، تاریخ جنبش دانشجویی خارج از ک شور*، ۵۷-۱۳۳۲، تهران ۱۳۷۴.

شگفت انگیز نیست که درست در آستانه ی تاسیس این «کمیته های حقوق بشر» در خارج کشور کنفدراسیون به پراکندگی دچار آمد. این امر در پی نابخردی های ایدئولوژیک (و مسلما با تشدید آن ها توسط عناصر تفرق افکن ساواک) درست به هنگامی رخ داد که یک سازمان قوی و با تجربه ی دمکراتیک می توانست با جلب پشتیبانی جهان دمکرات از خواست های به حق مردم، و به ویژه کارگران، آن چنان دفاع کند، تا نیروهای ارتجاعی نتوانند در جهان جلوه کنند و از طریق کسب شهرت و مشروعیت بین المللی مس خود را زر بنمایانند و خود را به مردم جلودار انقلاب بشناسانند . در این دو سال سرنوشت ساز انقلاب نیروهای سیاسی «فارغ التحصیل» کنفدراسیون، فارغ از حادثه ی تاریخی که در پیش چشمشان رخ می داد، هر یک سرگرم پختن نان خود در آتش انقلاب بودند، فارغ ازین که این آتش سهمگین نه به پختگی آنان، که به سوختن شان خواهد انجامید.

در همین اثنا، با توجه به تجربه ی کنفدراسیون تنی چند، و آن هم برآستی تنی چند، از فعالان کنفدراسیون کوشیدند با ایجاد یک کمیته ی بین المللی با شرکت شخصیت های چپ مستقل اروپا (European Committee for the Defence of Democratic Rights of Workers in Iran) توجه نیروهای مترقی جهان را معطوف به آن ح رکتی کنند که داشت کمر شاه را می شکست، نه آن جنجالی که دستگاه ها تبلیغاتی ویژه، ناگزیر از قبول رفتن شاه، می کوشیدند برای ایجاد یک تالی در برابر «لولو سرخرمن» کمونیسم برپا کنند. کوشش های این کمیته در هوار و آوار انقلاب و جنجال برای کسب قدرت نتوانست از حقوق دمکراتیک کارگران ایران دفاع کند، اما خلق اش شاهدهی است نه فقط بر شکست ایدئولوژی (وجدان کاذب)، بل همچنین بر ضرورت همیشگی دفاع از حقوق مردم در برابر صاحبان قدرت و قدرت طلبان پس از تصاحب انقلاب و آغاز شکست کسانی که می پنداشتند که بر جریان های اسلامی فایق خو اهند آمد و قدرت را به چنگ خواهند گرفت، نخستین کوشش، باز از سوی چند تن از کوشندگان پیشین کنفدراسیون، این بود که وسیله ای برای دفاع از حقوق مردم ایران ایجاد شود . در اواخر تابستان ۱۳۵۹ بود کمیته ای تحت نام که (Ligue iranienne des Droits de l'homme) با حمایت چند شخصیت اروپایی، از جمله کلود بورده (یکی از رهبران نهضت مقاومت فرانسه)، پروفیسور شهیر فرانسوی ماکسیم رودنسون، و بانو میشل بوویلار، و کیل شهیر دادگستری فرانسه و وکیل احمد بن بل لا به هنگام جنگ آزادیبخش الجزایر؛ مسئولان بنیاد برتراند راسل، عده ای از نمایندگان مترقی پارلمان بریتانیا (چون بارن قدیم کنفدراسیون ویلیام ویلسون، ستن نیونز، راسل کِر و حتی جیم کالاهان)؛ مورخ شهیر ایتالیایی لوجو کولتی؛ پروفیسور هلموت گولدویترس، نویسنده ی آلمانی اینگه بورگ دریویتس، پروفیسور آلمانی ولف-دیتز نآر، اسقف آلمانی کورت شار وعده ای دیگر ایجاد شد . از دیگر سوی، عده ای از نمایندگان پارلمان بریتانیا که سابقه ی دفاع از حقوق بشر در ایران در زمان شاه را داشتند با ارسال نامه ای به تاریخ ۶ اوت ۱۹۸۰ به آیت الله خمینی به سرکوب آزادی های دمکراتیک معترض شدند. یکی از موفقیت های این جامعه اعتراض شدید به محاکمه و محکومیت و دو تن از اعضای بنام جبهه ملی و نهضت آزادی بود، یعنی ابوالفضل قاسمی نماینده قوچان در نخستین مجلس اسلامی و اسدالله مبشری همکار و وزیر بازرگاندر دولت او. نجات این دو با دخالت مستقیم احمد بن بل لا از طریق احمد خمینی نزد پدرش مپسر افتاد.

پس از تشدید اختناق و مهاجرت بسیاری از فعالان سیاسی که باید به ضرورت دفاع از حقوق بشر در ایران پی برده بوده باشند، امید تازه ای ایجاد شد . ازین رو از چند تن از آنان دعوت شد تا در این جامعه که دو سال و چندی از عمرش می گذشت شرکت جویند و آن را تقویت کنند. در همین زمان یکی از دبیران سابق کنفدراسیون، محمود رفیع، با دریافت نامه ای از جامعه پاریس شعبه ای از آن را در برلن ایجاد کرد . در سال ۱۹۸۳ جلسه ای از اعضای پاریس با شرکت مسئول دفتر جامعه در برلن برگزار شد و عبدالاکرم لاهیجی، نظر به سابقه اش به عنوان وکیل دادگستری به ریاست جامعه انتخاب شد و تا امروز در سمت خود پابرجاست. (باید یاد آمو شد که در کنفدراسیون طبق اساسنامه هیچ مسئولی نمی توانست بیش از دو دوره در سمت دبیری باقی بماند .) متأسفانه باید گفت که، برغم تلاش های افرادی که هر یک چندی در این جامعه

کوشیدند، این مجمع نتوانست به یک سازمان فراگیر حقوق بشر برای همه ی ایرانیان بدل شود، تا همه بتوانند جمیعا برای امر عمومی حقوق بشر در آن فعالیت کنند. مع التاسف، حتی بین دفتر پاریس و برلن جامعه نیز شکاف افتاد و «خرجشان از هم سوا شد.» مسلما همان طرز تفکر تحصیل کردگانی که به علت عدم توانایی در همکاری چند سازمان سیاسی را در دو دهه ی اخیر به ده ها، اگر نگوئیم صدها، انشعاب کشاند، در عدم موفقیت جامعه ی حقوق بشر نیز موثر افتاده است

از همین رو، ده ها سازمان مدافع حقوق بشر و قربانیان سیاسی ایران در شهرهای مختلف غرب به وجود آمده اند که مسلما کار آرایبی لازم را نداشته اند. ازین رو، به سختی بتوان ادعا کرد که محکومیت های حکومت اسلامی تا دو سال پیش در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل نتیجه ی کوشش های پراکنده ی این مجامع، بویژه دو جامعه حقوق بشر در پاریس و برلن، بوده باشد. تحلیل بغیر ترکیب کمیسیون سازمان ملل نشان می دهد که تا زمانی که دولی که خود سرکوب کننده ی حقوق بشر هستند در آن کمیسیون اکثریت نداشتند، خواست و فشار دول دیگر، به ویژه در اروپا، به محکومیت حکومت اسلامی می انجامید. مع التاسف، کوشش های این سازمان های متعدد در پهنه ی بین المللی تاثیر چندانی نداشته اند. تبلیغات بیشتر در میان ایرانیان در شهرهای غرب صورت گرفته است، که خود تا حد زیادی از وضعیت کلی اسف انگیز حقوق بشر آگاه اند و نیازی به اقناع در این زمینه ندارند. در نتیجه، به جای فعالیت مستمر و دستجمعی تعدادی محدود از دانشجویان در عهد کنفداسیون (به نسبت جمعیت ایرانی مهاجران امروز) اکنون ما شاهد کوشش های پراکنده گروه های گوناگونی هستیم که در برابر تشدید وخامت وضعیت حقوق بشر در ایران عده ای را ناگزیر به جمع آوری و خطاب تومار با امضای ایرانیان به برخی مقامات بین المللی وامی دارد - اقدامی که در تاثیر آن، صرف نظر از انگیزه امضا کنندگان، باید شک کرد. مسلم است که امضای ۱۵۰ یا حتی ۱۵۰۰ ایرانی تحصیل کرده از میان خیل میلیونی ایرانیان خارج از کشور چشم گیری لازم را ندارد و فشاری بر مقامات بین المللی نیست. مگر، چنان که برخی پنداشته اند و بعضا هم به صراحت گفته اند، امضا های آنان همسنگ امضاهای شخصیت های بین المللی بنام، چون برنده ی جایزه نوبل ادبیات خوزه ساراماگو، اقتصاددان شهیر سمیر امین، فیلسوف فرانسوی رژیس دُبره، ادوارد سعید، نام جامسکی و دیگرانی از این رده باشد.

گفتنی است که برخی، در مخالفت با «دخالت» اخیر کمیته ی بین المللی برای گذار به دموکراسی در ایران (متشکل از برخی برجسته ترین شخصیت های فکری جهان)، کوشیده اند به طرق مختلف مبارزه برای استقرار حقوق بشر را تضعیف کنند. یکی از ده ها یا صدها همایشگاه های ایرانی حتی مدعی شد که امضای سعید یا جامسکی «جعل» شده اند! مُحرکان اینان هر محافلی باشند (سلطنت طلب یا طرفدار حکومت اسلامی)، یک امر مسلم است: این که تضعیف این کمیته ادامه ی همان خودخواهی های دو ده ی اخیر است که امروز تحت این بهانه صورت می گیرد که «چرا این خارجیان در امور ایران «دخالت» می کنند؟» شگفت انگیز است که همینان در مورد دخالت های آشکار دولت بوش و کمک های گوناگون آن به سلطنت طلبان مهر سکوت بر لب نشانده اند؟

از سوی دیگر، برخی به زهر پراکنی دست زده اند که «چرا این کمیته من را به عضویت خود دعوت نکرده است؟» پوچی این تُرہات بدبھی است. چنین اعتراضات خود پسندانه ای جز آب به آسیاب حاکمان تهران نتواند بود. باید به خودبزرگ بینان و معترضان حق بجایی که حاضرند «بازار را به خاطر دستمالی ابریشمین بسوزانند» صریحا گفت که: شما بیش از دو ده وقت داشتید مجدانه افکار عمومی نامساعد جهان نسبت به حکومت اسلامی را جلب و بسیج کنید، اما چنین نکردید. چه امری جز نزاع های بی پایان مانع و رادع این کار شد؟ و چه تضمینی هست که، بر فرض محال، اگر برخی از شما تحصیل کردگان «بنام» به عضویت این کمیته در آمدید همان نزاع های همیشگی را به درون آن نبرید و این سنگر را م منفجر نکنید؟ پاسخ روشن است. آزموده را آزمودن خطاست!

باید، با توجه به همه ی تفاوت هایی که ایرانیان مقیم خارج را امروز از دوران کنفدراسیون جدا می سازد، از تاریخ پر ثمر آن دوران آموخت. افزون بر اثر تحلیلی متین، امروز با تحقیق در بایگانی های بریتانیا یا سایر کشورها می توان به تاثیر

کوشش های کنفدراسیون در زمینه ی حقوق بشر بیش از پیش پی برد . جای تاسف این است که کسانی که در زندان های شاه محبوس بودند و شکنجه می شدند نتوانستند هنگامی که خود در وضعیت مشابه اعضای کنفدراسیون قرار گرفتند از دست آوردهای آن سازمان در زمینه حقوق بشر بیاموزند، چه این امر بهترین قدردانی ای می توانست بود در خدمت مردم ایران از آن همه تقلا برای استقرار جامعه ای دمکراتیک در کشور . دام مبارزات ایدئولوژیک (به قول مارکس، وجدان کاذب) در درون و بین گروه های سیاسی خارج از کشور طی بیش از بیست سال گذشته ادامه ی همان گزراهه ای بوده است که تفرقه افکنان و انشعابگران در کنفدراسیون دنبال می کردند و آن را در بُرهه ای حساس به تلاشی کشاندند، به آن معنا که در حکمت مردمی از مشاهده ی رفتار «رهبران» مُنتج و تحت ضرب المثل زیر آمده است :

«دیگی که برای من نجوشد کله ی سگ درش بجوشد».

و نتیجه؟ انشعاب های پی در پی در خود این سازمان ها تا آن حد که از شمارش خارج شده اند و به فلجی کامل انجامیده است. درست در زمانی که مردم مبارز ایران، به ویژه جوانان و زنان، به پشت جبهه ای محکم نیازمند اند تنها کاری که ازین پراکندگی برمی آید جمع آوری تومار به امضای معدودی از ایرانیان است، که، به وارونه عصر ناصر الین شاه، اگر تاثیری هم در ایران داشته باشد، بس اندک است.

آیا زمان آن نرسیده است که امروز، پس از یک سده تلاش، مردم ایران شاهد این باشند که همه ی دمکرات های خواهان یک جمهوری عُرفی در یک اتحاد بزرگ برای تحقق آرمان های سهل الوصول حقوق بشر بکوشند، مبارزات گذشتگان را به ثمر برسانند، و نسل های آینده را از سرنوشتی دردناک تر از وضعیت کنونی به دور نگهدارند؟

امید نیک است، اما کوشش نیک تر!

خسرو شاکری (زند)

پاریس، اول تیرماه ۱۳۸۲

[برای مشاهده ی بیخی از اسناد مورد اشاره ی این نوشته و مقاله های اخیر این نویسنده، نگاه کنید به aratta-iran.com]